

مبانی حقوق در اسلام

بضمیمه
رساله بلوغ

تألیف:
حکیم سید محمد جواد مهدوی غروی

ویرایش و ترجمه آیات و انجاء
دکتر سید علی اصغر غروی



سرشناسه	: موسوی غروی، سید محمدجواد، ۱۳۸۲-۱۳۸۴.
عنوان و نام پدیدآور	: مبانی حقوق در اسلام به ضمیمه رساله بلوغ/ تألیف سید محمدجواد موسوی غروی؛ ویرایش و ترجمه آیات و اخبار سید علی اصغر غروی.
وضعیت ویراست	: ویراست ۲.
مشخصات نشر	: تهران: نگارش، ۱۳۹۶.
مشخصات ظاهری	: ۵۶۶ ص.
شابک	: 978-964-91169-0-7
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیا.
یادداشت	: کتابنامه به صورت زیرنویس.
موضوع	: اصول فقه.
موضوع	: Islamic Law – Interpretation and Construction
موضوع	: فقه – تاریخ.
موضوع	: Islamic Law – History
موضوع	: حدیث - حکم.
موضوع	: Hadiths, Legal
شناسه افزوده	: غروی، علی اصغر، ۱۳۲۲-، مترجم و ویرایشگر.
رده‌بندی کنگره	: ۱۳۹۶ م ۸ ۲ ۱۵۵
رده‌بندی دیویی	: ۲۹۷/۳۱
شماره کتابشناسی ملی	: ۴۶۱۳۳۱۶



مبانی حقوق در اسلام

نگارش: سید محمد جواد موسوی غروی

ترجمه: دکتر سید علی اصغر غروی

نوبت چاپ: نخست

ویرایش دوم: بهار ۱۳۹۶

چاپ: مهارت

صحافی: دلشاد

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

کلیه حقوق چاپ متعلق به نشر نگارش است

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۹۱۱۶۹-۰-۷

ISBN: 978-964-91169-0-7

تماس با ناشر: ۰۹۱۲-۶۰۵۶۲۸۲

فهرست عناوین

۱۹	حالت حال ملک
۲۹	مقدمه
	فصل اول
	حقوق خانواده
۳۹	مبحث اول: حقوق والدین
۳۹	تقدم حق مادر بر پدر
۴۴	حقوق والدین در پیری
۴۵	نظر محبت‌آمیز به والدین عبادت است
۴۵	بقاء حق والدین
۴۶	احسان به والدین
۴۸	مراعات حرمت و ادب نسبت به والدین
۴۹	عقوق والدین
۵۱	مبحث دوم: حقوق اولاد
۵۱	احسان به اولاد
۵۱	ترحم و محبت به اولاد
۵۳	تکریم زنان و دختران
۵۶	بوسیدن فرزند حسنه است

۵۹.....	والاترین اعطاء به فرزند
۵۹.....	تقدم حق دختر بر پسر
۶۰.....	وفاء به عهد با اطفال
۶۴.....	مسئولیت والدین
۶۶.....	مواعظ لقمان به فرزند
۶۹.....	احسان به اولاد از مال حلال
۷۱.....	فرق تنه‌دن بین فرزندان
۷۳.....	حقوق اولاد
۷۴.....	مسائلی در نفقه اولاد و والدین
۷۶.....	امتناع از اداء مؤونه واجب النفقه
۷۶.....	توسعه بر خانواده
۷۸.....	رسیدگی به شؤون دحیران
۷۸.....	رفق و عاطفه با کودکان
۷۹.....	تأدیب اطفال
۸۰.....	برخی از حقوق اولاد
۸۱.....	نمونه‌یی از فرزند صالح
۸۲.....	حرمت نکاح با فرزندخواندگان

فصل دوم حقوق خویشاوندان

۱۰۳.....	مبحث اول: صله رحم
۱۰۳.....	فضائل صله رحم
۱۰۴.....	صله رحم در قبال قطع رحم
۱۰۴.....	بهترین صدقات
۱۰۵.....	قرآن و صله رحم
۱۰۷.....	صله رحم آبادی خانه‌ها و فزونی عمرها است
۱۰۷.....	صله رحم فزونی مال و دفع بلاء است

۱۰۸.....	صله رحم و خُلق حسن
۱۱۰.....	مبحث دوم: قطع رحم
۱۱۰.....	کیفر قطع رحم
۱۱۲.....	قطع رحم موجب کینه توزی است
۱۱۳.....	حقوق متقابل خویشان و دوستان
۱۱۴.....	نهی ازدواج با خویشان

فصل سوم حقوق زن

۱۱۹.....	مبحث اول: تکلیف زنانه
۱۱۹.....	احترام و تکریم زن و عادت است
۱۲۰.....	توجه خاص پدیده بر بد حقوق دختران
۱۲۳.....	مبحث دوم: زن در خانواده
۱۲۳.....	جایگاه زن در خانه
۱۲۳.....	یک سنخ بودن زن و مرد
۱۲۷.....	حقوق زن و شوهر
۱۳۲.....	حفظ و حراست مادر و فرزندان
۱۳۴.....	حسن ارتباط بین زن و شوهر
۱۳۵.....	کمک زن به معاش شوهر
۱۳۵.....	تأخیر یا ندان مهر بدون اذن زن کبیره است
۱۳۷.....	مبحث سوم: زن در جامعه
۱۳۷.....	شرکت زن در امور اجتماعی
۱۳۹.....	نقش زن در تعالی جامعه
۱۴۱.....	بیعت پیامبرا کرم با زنان
۱۴۵.....	آیا حجاب زن موجب سلب آزادی او است

فصل چهارم حقوق برادری و اخوت

۱۴۹	مبحث اول: حقوق دوستی
۱۴۹	شرایط دوستی کامل
۱۵۰	آگاه ساختن دوست از محبت خود
۱۵۰	حدود و حقوق برادری
۱۵۳	تأکید بر هدیه و ارمغان
۱۵۴	سلب نعمت از بخیل
۱۵۵	مبحث دوم: حقوق مصاحبت و همنشینی
۱۵۵	حرمت نجوای در محاسن
۱۵۶	کراهت قطع سخن
۱۵۶	سخن مجالس اوقات استراحت
۱۵۷	نشستن در جای معین
۱۵۷	سیره رسول خدا در نشستن
۱۵۸	وارد به مجلس را باید جا داد
۱۵۸	تواضع در مجلس
۱۵۹	اکرام همراه و همنشین
۱۶۰	نصرت مسافر عبادت است
۱۶۱	تحمل رنج همراه و همنشین
۱۶۲	مبحث سوم: اخلاق در معاشرت و مصاحبت
۱۶۲	خصال نیکو در معاشرت
۱۶۳	پرهیز از مصاحبت دیوسیرتان
۱۶۴	انتخاب همنشین
۱۶۶	مجالست و مصاحبت با پرهیزگاران
۱۶۶	حرمت نظر در نامه غیر
۱۶۷	حیاء از صفات فرخنده است
۱۶۹	فرو خوردن خشم از تقوی و حیاء است

۱۷۰	سلام از آداب بزرگ است
۱۷۲	استحباب سلام و وجوب جواب
۱۷۲	برابری فقیر و غنی و رئیس و مرئوس در سلام
۱۷۵	مبحث چهارم: برخی خصال نیکو
۱۷۵	خلق نیکو
۱۸۲	شکر نعمت
۱۸۳	قسمتی از دعاء حضرت سجاد (ع)
۱۸۴	پوشت و مغز
۱۸۴	دعا و حصول ملکه

فصل پنجم حقوق فرد و جامعه

۱۸۹	مبحث اول: حقوق مؤمن
۱۸۹	تعاون و مساوات و حق مؤمن بر مؤمن
۱۹۳	حقوق همسایه
۱۹۴	چند خبر در حقوق همجواری
۱۹۷	خطاب به ثروتمندان
۱۹۹	مفاسد ولیمه‌ها
۲۰۳	حرمت تشریفات اسراف و تبذیری
۲۰۵	مبحث دوم: اعانت مؤمن - احتجاب از مؤمن
۲۰۵	ترک اعانت مؤمن کبیره است
۲۰۸	احتجاب از مسلمان کبیره است
۲۰۹	ترک اعانت، حرمان از ولایت
۲۱۰	رفع حاجت نیازمندان
۲۱۲	رعایت سه چیز در قضاء حاجت
۲۱۳	طلب حاجت باید مکتوب باشد
۲۱۴	شتاب در عمل خیر

۲۱۵.....	عمومیت احسان در اسلام
۲۱۶.....	بیهودگی احسان به نااهل
۲۱۸.....	صدقات در خدمات اجتماعی
۲۲۱.....	مبحث سوم: کبائر و آثار آن در سلب حقوق
۲۲۱.....	چند حدیث در تعریف کبائر
۲۲۲.....	شهادت دروغ از کبائر است
۲۲۴.....	دین در شهادت دروغ
۲۲۴.....	کتمان شهادت از کبائر است
۲۲۴.....	اداء شهادت واجب است
۲۲۵.....	کتمان حق از کبائر است
۲۲۵.....	دروغ از کبائر است
۲۲۹.....	نوشتن، گفتن و شنیدن دروغ از کبائر است
۲۳۰.....	سخن چینی از کبائر است
۲۳۲.....	دشنام از کبائر است
۲۳۴.....	دشنام موجب غضب خدا است
۲۳۴.....	دشنام از نفاق است
۲۳۵.....	تهمت از کبائر است
۲۳۶.....	غش از کبائر است
۲۳۷.....	غلول از کبائر است
۲۴۱.....	خیانت از کبائر است
۲۴۱.....	آثار ارتکاب خیانت و حرام
۲۴۳.....	ترک نماز از کبائر است
۲۴۴.....	منع زکوة از کبائر است
۲۴۸.....	حج نکردن مستطیع کبیره است
۲۴۹.....	قتل نفس از اعظم کبائر است
۲۵۲.....	کشتن یک فرد در حکم کشتن همه
۲۵۳.....	زنا از کبائر است

۲۵۴	 قبیح زنا
۲۵۶	 عمل قوم لوط از کبائر است
۲۵۷	 شرب خمر از کبائر است
۲۵۹	 ریاء از کبائر است
۲۶۳	 تکبر از کبائر است
۲۶۴	 بر قلب متکبر مهر زده می‌شود
۲۶۵	 غیبت از کبائر است
۲۶۶	 وجوب ردّ غیبت و حفظ زبان
۲۶۹	 هر کس ای موجب عقوبت دنیوی نیز می‌گردد
۲۷۱	 بدعت ضلالت است از کبائر
۲۷۳	 استخفاف مؤمن فقیر کبیره است
۲۷۴	 خلف وعد از کبائر است
۲۷۵	 عصبیت در باطل از کبائر است
۲۷۶	 کتمان یا اخفاء عیب کالا کبیره است
۲۷۷	 یأس از رحمت الهی کبیره است
۲۷۸	 فرار از کارزار با دشمن کافر کبیره است
۲۷۹	 کبائر در یک حدیث
۲۸۷	 مبحث چهارم: مشاکله و استدراج
۲۸۷	 تعریف مشاکله
۲۸۷	 آیات مشاکله
۲۹۱	 معنای استدراج

فصل ششم حقوق ملت و دولت

۲۹۷	 مبحث اول: حقوق ملت و وظائف والیان
۲۹۷	 کلام امیرالمؤمنین علیه السلام
۲۹۷	 حقوق متقابل

۳۰۰	کلماتی از حکماء در وظائف ولایة
۳۰۵	دستورات علی (ع) به قُتُم بن عباس
۳۰۷	نامه حضرت به حارث همدانی
۳۰۹	غلول در بیت المال و وظائف دولتی
۳۱۱	رابطهٔ حاکم با مردم
۳۱۶	مبحث دوم: حکومت عدل
۳۱۶	در باب حکومت عدل
۳۱۷	در باب قبول ریاست
۳۱۹	تشریفات منتهی به اختلاف و موجب غرور است
۳۲۰	وصیت امیر المؤمنین به حسن بن علیهم السلام دربارهٔ برخی از حقوق
۳۲۴	قسمتی از خطبه دیگر از علی (ع)
۳۲۵	حقوق کارگران
۳۲۷	وجوب استحکام در عمل کارگر
۳۳۰	انصاف و عدالت
۳۳۲	انصاف، حق همه بر همه است
۳۳۳	عدالت نسبت به کفار و حقوق آنها
۳۳۶	مبحث سوم: آزادی‌ها - امر به معروف و نهی از منکر
۳۳۶	آزادی در اسلام
۳۳۸	آزادی عقیده یا انتخاب دین
۳۴۰	آزادی در بیان و احقاق حق
۳۴۲	ارشاد به واقع
۳۴۳	حق امر به معروف و نهی از منکر
۳۴۳	معروف چیست و منکر کدام است
۳۴۶	امر به معروف و نهی از منکر خاص و عام
۳۵۲	امر به معروف و نهی از منکر شاخه‌یی است از آزادی
۳۵۵	مسئولیت امر به معروف و نهی از منکر
۳۵۷	امر به معروف و نهی از منکر کفارهٔ سیئات است

۳۵۸.....	کتمان حق و علم خلل عظیم به آزادی وارد می‌سازد
۳۵۹.....	معنای آزادی انتخابات در اسلام
۳۶۱.....	آزادی قلم و بیان
۳۶۲.....	اصلاح جامعه از کجا آغاز می‌گردد
۳۶۶.....	مبحث چهارم: مساوات در حقوق
۳۶۶.....	اسلام دین مساوات است
۳۶۷.....	مساوات در حقوق
۳۷۰.....	نیت و عمل
۳۷۳.....	مبحث پنجم: ظلم و آثار آن
۳۷۳.....	حکم بر خلاف مَآئِزِ اللَّهِ از کبائر است
۳۷۴.....	ترساندن مؤمن به صاحب قدرت از کبائر است
۳۷۵.....	ظلم از کبائر است
۳۷۶.....	اثر ظلم در ظالم و او را در
۳۷۹.....	ظلم و تعاون با ظالم حرام از کبائر است
۳۸۴.....	خشنودی از عمل ظالم شرکت در آن است
۳۸۵.....	شرکاء عمل خیر و شرکاء عمل جرم
۳۸۶.....	اثر وجود ثروت در دست عادل و ظالم
۳۸۷.....	مبحث ششم: امارت شایستگان - عهدنامه مالک
۳۸۷.....	شایستگی درحاکمان
۳۸۸.....	انتخاب اصیل و اعلم و اتقی
۳۸۹.....	حقوقی که بر عهده‌ها کم و قاضی است
۳۹۰.....	عهد اشتر
۳۹۰.....	- وصف حال در بیان علت تدوین مقال
۳۹۱.....	- فرمان به پرهیزکاری و نصرت حضرت خداوندگاری
۳۹۱.....	- نگاه ملت و رفتار حاکمیت
۳۹۲.....	- لطف حاکمیت با ملت
۳۹۴.....	- انصاف خدا، انصاف مردم

- ۳۹۵ - هزینه ملت و خواص حاکمیت
- ۳۹۶ - نگاه به ملت، اتخاذ مشورت
- ۳۹۷ - بدترین و بهترین وزیر
- ۳۹۸ - چسبیدن به اهل پارسایی منع از زبان بازی
- ۳۹۹ - حسن ظن دولت به ملت
- ۴۰۰ - نقض سنت - احداث سنت
- ۴۰۰ - طبقات ملت و حقوق آنها
- ۴۰۱ - ترابط با قاتل ادوهای دفاعی
- ۴۰۲ - بر ریزان پیران سپاه
- ۴۰۳ - رسیدگی به امر - سرکر
- ۴۰۳ - رابطه برتر بین امر و بازار
- ۴۰۴ - قدرشناسی از کار سرد
- ۴۰۴ - انتخاب قضاة
- ۴۰۵ - تفحص در امر قضاء و میزان حدی قضا
- ۴۰۶ - رسیدگی به وضع کارگزاران دولت
- ۴۰۷ - روابط قوی و نظارت بر آنها - تنبیه خطاء کاران
- ۴۰۸ - چگونگی وضع خراج و مالیات
- ۴۰۹ - تخفیف هزینه ها
- ۴۱۰ - اخلاق منشیان و دبیران و رسیدگی به احوال آنها
- ۴۱۱ - چگونگی انتخاب منشیان و دبیران
- ۴۱۲ - رابطه دولت با تجار و صاحبان صنایع
- ۴۱۳ - میزان عدل در داد و ستد
- ۴۱۳ - رابطه دولت با طبقات ضعیف
- ۴۱۴ - منش حاکمان در پذیرفتن آحاد مردم
- ۴۱۵ - مجلس نهادن برای حاجتمندان
- ۴۱۶ - حاجات مردم و واجبات الهی
- ۴۱۶ - اقامه فرائض و اداء عبادات

۴۱۷	- دوری از مردم به درازا نکشد
۴۱۷	- انجام اکثر حاجات مردم هزینه ندارد
۴۱۸	- نزدیکان و خویشان والی
۴۱۹	- صلح و آشتی با دشمن
۴۲۰	- وفاء به عهد با دشمن
۴۲۰	- در پیمان خیانت مکن
۴۲۱	- پرهیز از خونریزی و اداء حق اولیاء دم
۴۲۲	- انوائ قتل
۴۲۲	- شتر - رهبری
۴۲۳	- خصایص جبری - جبری
۴۲۴	- تسلط بر عساکر الک - اختن پیشوایان صالح
۴۲۴	- طلب توفیق خدمت بر ریت و تراز قصور خدمت
۴۲۶	- حفظ حقوق معلول تقریر است
۴۲۷	- دروغ ضد امیدواری به خدا است

فصل مفتاح حقوق متقابل

۴۳۵	مبحث اول: اداء امانت
۴۳۵	پیرامون امانت و امانتداری
۴۳۶	اداء دین
۴۳۸	خانه به قدر حاجت از دین مستثنی است
۴۴۰	مهلت دادن به تنگ دست مدیون
۴۴۲	تخفیف دین و اصلاح ذات البین
۴۴۵	مبحث دوم: ضمان
۴۴۵	ضمانت در حقوق مردم
۴۴۹	معاون و ضمان آن
۴۵۰	مسائل

۴۵۳	مبحث سوم: حقوق در احیاء اراضی اموات
۴۵۳	پیرامون احیاء زمین و اموات

فصل هشتم حقوق اهل کتاب

۴۶۱	مبحث: حریت ذبائح اهل کتاب
۴۶۱	بحث در روایات
۴۶۹	بحث در اسناد احادیث
۴۷۱	دلالت ائمه بر حریت ذبائح اهل کتاب
۴۷۳	ارائه فهم و راجحه و م
۴۷۴	رأی شهید ثانی در مسأله

فصل نهم حقوق زن

۴۷۹	مبحث اول: بهداشت فردی
۴۷۹	تأمین و حفظ بهداشت حق مسلم فرد و جامعه است
۴۸۰	مسواک زدن
۴۸۲	گرفتن ناخن
۴۸۲	شانه زدن مو
۴۸۳	استعمال عطر
۴۸۳	ازالۀ موهای زائد
۴۸۴	کوتاه کردن موی صورت و شارپ
۴۸۴	حرمت ریش تراشیدن دلیلی ندارد
۴۸۸	نهی از پرخوری
۴۸۹	مبحث دوم: بهداشت عمومی
۴۸۹	بهداشت و نظافت عمومی خانه ها
۴۹۰	بهداشت عمومی خانه و خوراکها

۴۹۰	غسل کردن با آب دست نخورده
۴۹۱	بهداشت آب آشامیدنی
۴۹۲	شستشو در نظافت
۴۹۲	لباس سفید موافق بهداشت است
۴۹۲	احادیثی در دستورات بهداشتی
۴۹۳	معالجه واجب است
۴۹۵	واجب کفائی
۴۹۶	معالجه بیمار واجب کفائی است
۴۹۸	ترویج راحتی جسم و روان
۴۹۹	شستن خوانی با

فصل دهم حقوق حیوانات

۵۰۳	حقوق حیوانات
-----	--------------

رساله بلوغ

۵۰۹	مقدمه رساله بلوغ
۵۱۱	آیات بلوغ
۵۱۳	کلمات فقهاء شیعه درباره بلوغ
۵۱۹	کلام صاحب مدارک
۵۲۳	دلیل قائلین به سن و انابت و احتلام در بلوغ
۵۲۵	نقد بر دو حدیث مزبور
۵۲۵	رجال سند دو حدیث فوق
۵۲۹	اخبار بلوغ از طرق خاصه
۵۳۶	خوابگاه اطفال بعد از هفت سال
۵۳۶	اخبار بلوغ از طرق عامه

۵۳۸ عبادات تمرینی

۵۴۶ نتیجه احتجاج در باب بلوغ

۵۴۸ آثار و مؤلفات

۵۴۹ فهرست آیات

۵۵۳ فهرست اعلام

www.ketab.ir

شرح حال مؤلف به قلم مؤلف

نسب و خانواده

مرحوم والد ما سید محمود که از وُعاظ متقی بود، در تاریخ پنجم آبان ماه ۱۳۵۵ هجری شمسی، در سن ۶۶ سالگی در اصفهان دارفانی را وداع کرده و در قسمت شمالی تکیه گلزار تخته پولاد بخاک سپرده شد. در حومه والد ماجده، آمنه بیگم، صبیۀ مرحوم آقا سید محمود در بهمن ماه ۱۳۴۴ شمسی، بدروود حیات گشت. در تکیه گلزار جدید (در جنوب گلزار قدیم) بخاک سپرده شد. از ایشان دو پسر و یک دختر به نام‌های پنج‌جنب و سید حسین احمدی^۱ که از اهل علم و ساکن اصفهان می‌باشد و رقیه بیگم که در جوانی از دنیا رفت.

جدّ اُمّی نیز از علماء میرّز و از سادات و رد احترام اهالی بلوک کوهپایه و برزاوند اردستان بود، و مدفن او در قریۀ تودشک، در ۹۵ کیلومتری حده ایران - جهان - نایین، قرار دارد. و جدّ پدری، مرحوم آقا حاج میر محمد علی که در سال ۱۳۵۰ قمری در سن ۹۴ سالگی به رحمت ایزدی پیوست و در کربلاء مدفون گشت. جدّ اَبی و اُمّی از اهل علم و فضل، و ضمناً به کار تجارت اشتغال داشتند، و محل سکونت آنها در یکی از قرای بلوک کوهپایه اصفهان، به نام «آلون آباد»^۲ بود. نسب ما، با ۳۴ پشت، به امام موسی بن جعفر علیه السلام می‌رسد و شجره نسل ما وجود است. از سال ۱۳۳۳ قمری اکثر روستاهای منطقه اردستان و نایین و کوهپایه - سخوش تاخت و تاز و قتل و غارت دزدان و راهزنان فراوان گردید.

۱- حجة الاسلام مرحوم سید حسین احمدی سالها دستیار و منشی مرحوم حاج آقا رحیم ارباب بود و در پنجم مرداد ۱۳۷۹ چشم از دنیا فرو بست و در روستای (اکنون شهر) تودشک در کنار مقبرۀ جد مادری خود مرحوم آقا سید محمود بخاک سپرده شد.

۲- «آلون» به معنای اطاقی است گلی که در روستاهای ییلاقی ساخته می‌شده و فصل بهار و تابستان از آن استفاده می‌کرده‌اند. «آلونک» که امروز در لغت فارسی متداول است، به معنای اطاقک می‌باشد. در حال حاضر نام این روستا، به غلط، به حرف عین، «علون آباد» نوشته می‌شود.

در آن سالها حسین کاشانی مشهور به حسین کاشی و پسرش یاغی بودند. پس از آنها نوبت رسید به رضا جوزدانی و جعفرقلی چرمهینی که به ترتیب به چاول روستاهای منطقه پرداختند و شرح آن را باید در تاریخ صد سال اخیر ایران مطالعه کرد. اموال جد ما نیز از این غارتها در امان نماند، و گروهی از ایل بختیاری گوسفندان بسیاری از پدر و عم و جدایی و جدائی بردند. از منطقه کوهپایه بیش از بیست هزار رأس گوسفند بغارت رفت و وضع به گونه‌یی شد که دیگر دامی در منطقه باقی نماند.

در تابستان همان سال مصیبت دیگری نیز ناحیه کوهپایه را فراگرفت و آن بیماری وبا بود. شیوع وباموجب شد خانواده ما از قریه «الون آباد» به قریه «نیسیان» که از توابع برزاوند اردستان است، کوچ نه‌ید. این روستا در سه فرسخی شمال غرب «الون آباد» واقع است. هنوز دو سال از سکونت ما در «نیسیان» نگزشته بود که جعفرقلی با هزار و پانصد سوار مسلح به آنجا آمد و در ظرف سه روز اکثر دامها را در خانه‌ها ذبح کرده، در خانه‌ها و اتاقها راکنده، آتش زدند و گوشتها را کباب کرده، خوردند. ما را مجبور ساختند هرچه آرد در خانه‌ها بود تبدیل به نان کرده یا خوردند یا با خود بردند.

در پس این حوادث، قحطی، فقر، گرسنگی و بیماری، همه آن بلوک را فراگرفت. در این احوال، جدایی اقدام به فروش مستغانت ما. در قریه الون آباد و دهکده بلان، از توابع نایین، و سهم برخی از مزارع نیسیان نمود، و در قبال آن غلات می‌گرفت و شبانه برای فقراء و سادات و اهل علم قرای آن حوالی می‌فرستاد. کم‌کم طوری شد که برای املاک او هم دیگر خریداری نبود، و اگر به ندرت کسی پیدا می‌شد، به هر قیمتی که می‌خواست می‌خرید، و شرط همان بود که بهای ملک را به صورت غله بپردازد تا ایشان بتواند مردم بیشتری را از گرسنگی و مرگ نجات دهد. به تدریج خود ما هم دچار قحطی شدیم.

ابتداء تا انتهای این شذائدهفت سال بطول انجامید. در همین ایام برد کا برای فراگیری علوم، در حالی که یازده ساله بودم، به اصفهان آمدم و در نهایت سختی آن دوران را پشت سرگذاشتم.

تحصیلات

مرحوم والد، رحمه الله علیه، مرا از چهار سالگی به مکتب برد. در سن پنج سالگی، در منزلی که در الون آباد داشتیم، اتاقی را برای درس و مشق حقیر اختصاص داد. خواندن و نوشتن و خط نسخ و مقدمات زبان فارسی و عربی، از صرف میر و تصریف و شرح آن را نزد مرحوم ملاعلی یزدی فراگرفتم. معلومات او تا حدود شیوولی بیشتر نبود. خط نسخ تعلیق (نستعلیق) و شکسته و

کتاب نصاب‌العربی‌ان را نزد مرحوم آخوند ملارضا تعلیم دیدم. او هم ساکن همان روستا بود. دو سال بدین منوال در آنجا گذشت، و بعد از آن، به سبب حوادثی که ذکرش رفت، به نسیان رفتم. ولی چون جدایی و آفتی، هر دو درآلون آباد بودند، هر سه چهار ماه یکبار پیاده یا با الاغ، به آنجا مراجعت کرده، چندی توقف می نمودم و نزد همان اساتید به تعلّم می پرداختم.

در نسیان سه مدرّس مشهور بودند. یکی حاج ملا (مولی) قاسم علی آئیمی بود که معلوماتی داشت تا حدود شرائع و فغنی و نجات‌العباد و حاشیة ملا عبداللّه، و مقداری از شرح لمّعه و مطوّل و معالیم. وی شخصی بود آزاد و متقی.

دیگری مرحوم حاج ملاحسین فائق بود که او هم معلوماتی داشت نزدیک به دانش حاج ملا قاسم علی. وی خط نسخ و نستعلیق و شکسته را خوب می نوشت. طبع شعر نیز داشت و هر سال بهاریه‌یی می ساخت.

نفر سوم مرحوم حاج سید محمود روحانی^۱ بود که برای وعظ و خطابه، بین نسیان و زواره آمد و شدمی کرد. خصوصاً در ماه حرم و صفر. مرحوم حاج سید علیرضا زواره‌یی که به او ارادت تمام داشت، وی را به زواره دعوت می نمود. عربیت او کمی ضعیف تر از آن دو نفر بود، ولی اطلاعات تاریخی و احادیث و اخبار و حاشیه‌ها را او، به سبب همان مسافرتها، بیش از آن دو بود.

تا سنّ یازده سالگی هرچه می توانستم از این سه استاد استفاده کردم، تا اینکه هر سه نفر به طور جداگانه به مرحوم والد تأکید کردند مرا در ادامه تحصیل به اصفهان بفرستند. در آن هنگام هفت سال از خشکسالی در منطقه اصفهان و زمین و یزد و کرمان می گذشت.

نزدیک به دوازده سال داشتم که به اتفاق مرحوم سید محمد باقر اصفهانی آمدیم، و در مدرسه «ملا عبد الله» حُجّره گرفتیم، و به درس مرحوم شیخ علی یزدی^۲ مشغول شدیم. آن مرحوم سه کتاب فغنی، شرح لمّعه و مطوّل را تدریس می کرد. من هم هر سه درس را می خواندم. «حاشیة ملا عبداللّه و شرح شمسیه در منطق» را نزد سید محمد کاظم کرّوتی شروع نموده همه را به یاد رساندم. سپس «معالیم و قوانین» را نزد مرحوم شیخ محمود مفید و مرحوم میرزا احمد فراگرفتیم. آنگاه «کاسب» شیخ انصاری و «کفایة» خراسانی را نزد مرحوم سید محمد نجف آبادی تا آخر خواندم و نزد مرحوم حاج میر محمد صادق صادقی به تعلّم «فرائد» شیخ انصاری پرداختم. در عرض این دروس، «منظومه

۱- یکی از صبیبه‌های ایشان همسر مرحوم حجة الاسلام حاج آقا موسی احمدی بود که خال مرحوم علامه غروی بوده است. از این زوجین چهار پسر و یک دختر باقی مانده است، دکتر سید مهدی احمدی متخصص زنان (باروری و ناباروری)، دکتر سید احمد احمدی، متخصص روانشناسی تربیتی از آمریکا، استاد دانشگاه اصفهان، مهندسین سید علی اکبر و سید علی اصغر در رشته‌های کشاورزی و مکانیک و خانم زهرا احمدی خانه دار و همسر دکتر محمد علی روحانی، متخصص اطفال (همه ساکن اصفهان).

منطق و حکمت» حاج ملاهادی سبزواری، و بعد از آن «شرح فصوص» ابن عربی و «اسفار» ملاصدرا را نزد مرحوم شیخ محمد خراسانی فراگرفتم، و بیش از ده سال به درس ایشان رفتم. آن مرحوم حقا استاد معقول بود، و در اصول فقه و ادبیات هم ید طولی داشت.

آنگاه به درس خارج مرحوم حاج میر محمد صادق رفتم که خارج فقه و اصول بود و شش سال بطول انجامید. او هم شخص زاهد و عابد و متقی بود. اواخر عمر که چشم آن مرحوم کم سو شده بود، صبح‌ها در مسجد ایشان حاضر و بعد از نماز، به اتفاق به منزلشان می‌رفتیم، و در آنجا بعضی از عبارات کتابها را که در درس مورد استناد بود، برای‌شان قرائت می‌نمودم. بعد از آن، برای درس، به مدرّس آن مرحوم که مدرّسه جدّه بزرگ بود، می‌رفتیم. در اواخر، سطح «فوائد» را تعطیل کردند و به تدریس خارج فقه و اصول اکتفاء نمودند.

از دیگران، نیدی که از ایشان بهره گرفتم، مرحوم شیخ محمد رضا نجفی فرزند مرحوم شیخ محمد حسین بود که راجع به ادب عرب، استادی کم نظیر و در فقه و اصول نیز، تبخّر کافی داشت، و کتاب «وقایه الأذهان» و «باب» را، در اصول تألیف نمود. کتاب دیگری هم در نجف تحریر کرد به نام «نقد فلسفه داروین» و در آنجا، که از من خواستند آن را به فارسی برگردانم و چنین کردم. ولی کتاب مفقود شد، و مرحوم مجدّ علماء، فرزند ایشان هم از پیدا شدن متن ترجمه شده، اظهار بی‌اطلاعی کرد.

دوران تدبیس و تبلیغ

از چهارده سالگی به بعد، تدریس سطوح را آغاز کردم. چهار سال در مدرّسه «ملا عبد الله» و سپس در مدرّسه «صدر» بازار. مرحوم شیخ الاسلام که در آن زمان، تئولوژی مدرّسه «ملا عبد الله» بود، رسیدگی به وضع طلاب آنجا را به من محول نمود. آن مرحوم، می‌دانست طلابی که خوب درس نمی‌خوانند، باید اخراج شوند. ولی من با حسن اخلاق و تدبیر و نصیحت، آنها را به تحصیل جدّی ترغیب می‌نمودم.

من اراده نداشتم به منبر و تبلیغ روی آورم، ولی وقتی برای تدریس به مدرّسه «صدر» آمدم، شبهای جمعه و شنبه، در مدرّس، به طور نشسته، برای طلاب موعظه و ارائه طریق و ارشاد می‌نمودم. در این نشستها، گاهی بعضی از کسبه بازار نیز شرکت می‌کردند. حضور آنها موجب شد ماه رمضان یکی از آن سالها، بعد از ظهرها در همان مدرّس، منبر بروم. این امر بدانجا منتهی شد که برخی از بازاریان، برای وعظ و تبلیغ، از اینجانب دعوت نمودند. ولی چون من اراده چنین کاری را نداشتم، و آنها نیز مصر بودند، به محضر مرحوم آیة الله حاج آقا رحیم ارباب مراجعه و برای وساطت به ایشان متوسل شدند. ایشان هم فرمودند: ارشاد و هدایت مردم بر شما فرض است.

روش من در تبلیغ، از ابتداء، چنین بود که از راه استدلال به کتاب و سنت و ادله عقلیه، بایدعتها و غلو و اغراق و دروغ، که بسیاری از احکام اسلام آلوده به آن بود، مخالفت نمایم. بناء براین، اخبار مخالف قرآن و مضاد با مذهب شیعه را جداً رد می‌کردم و تفسیرهای غلطی که از برخی آیات شده بود، مردود می‌شمردم.

اتخاذ این طریقه، موجب بروز اختلافاتی شد که برای حصول اطلاع از عمق آن، باید به خطابه‌ها و تألیفات ضبط شده اینجانب مراجعه شود. به طور کلی هدف این بوده که گوهر منور دین مبین اسلام و مذهب تشیع، که از متن کتاب الهی و احادیث متواتر نبوی منبعث شده، از آلائش بدعت و اشتباه و خلل و خطاء پیراسته و پاک‌گردد، تا مورد قبول تمام عقلاء بشر واقع شود، و آحادی نتوانند نقطه ضعفی را آن وارد سازد، و هر صاحب اندیشه‌ی تصدیق و اذعان کند که این دین، ساخته و پرداخته بسرنسبت، بلکه وحی الهی است. تا شک و شبهه‌اش زائل و احکام دین را مورد عمل قرار دهد. ولی افسوس که - رایج نیست، هم فکر و هم عنان و معاضد انگشت شمار بوده، و به این سبب، در این هدف عالی و عظیم، به نتیجه مطلوب نائل نگشته‌ایم، و امیدواریم تألیفات و تصنیفات که عمری برای تحصیل و تدوین آنها بکاررفته، در آینده سودمند باشد و امت اسلام از آنها بهره‌مند گردد. اما تا عقل و انصاف و تجارب را اعمال نکنند، تا با شیطان نفس مجاهدت نمایند، تا از جاه و مال حرام چشم‌پوشند، خلاصه تا باطن و ظاهر خود را از آلودگی‌ها مطهر و مصفی نسازند، امکان وصول به آن نتیجه مقصود وجود نخواهد داشت. چنانکه حکیم بزرگ سنایی می‌گوید:

دِه بُود آن نه دل که اندر وی	گار و خر باشد و ضیاع و عِقار
دیو باشد نه عالم آنکه از او	دُری بُفت و نشوی کردار
ره رها کرده‌ای از آنی گم	عزّ مستی از آنی خار

روش تحصیل

از آغاز تحصیل به حفظ قرآن پرداختم. هنگام تعلّم قواعد و ادب عرب، تمام اشعاری که در کتب ادبی مورد استشهاد بود، به حافظه می‌سپردم. این کار از کتاب نصاب الصّبیان شروع شد. در این خلال در حفظ احادیث سعی بلیغ داشتم. نهج البلاغه و بسیاری از روایات چهار کتاب و کتب صدوق را حفظ کردم. قصائد سبّعه، و قصائد سبع ابن ابی الحدید، و قصیده بُرده، و قصیده فرزّدق در مدح حضرت سجاد علیه السلام، و قصیده شینقری، و اشعار شعراء نامی عرب، و اکثر دیوان مثنوی، و اشعار حکماء ادب فارسی مانند مولوی، سعدی، حافظ، سنائی و سائر شعراء معروف، هر چه را

پسندیدم حفظ نمودم. دوره بخارا انوار را مطالعه و اخباری که مورد استشهاد واقع می شد، حفظ کردم. و بسیاری از متون کلمات علماء را در مطالب عدیده، و اکثر «منظومه منطق و منظومه حکمت» را از بر نمودم. سرانجام در سن بیست و پنج سالگی حدود چهل هزار روایت در حافظه داشتم.

روش تحقیق

بعد از آنکه فقه و اصول و تفسیر و ادبیات و معقول را از اساتید فن فرا گرفتم، و دیگر نیازی به استاد نداشتم، به مطالعه کتب علمی پرداختم، و با تحقیق عمیق، مطالب و مسائل هر علمی را بررسی نمودم. و هر چیز که دلیل قطعی داشت، بدان معتقد شدم، و به قدر طاقت نیز عمل کردم. در راستای تحقیق، شخصیت رجال را ضمیمه دلائل نکردم، و فقط کلام و دلیل را مورد دقت قرار دادم، و دانستیهای مردم را بهر از راه استدلالهای قطعی بدست آوردم، نه از راه آقاویل علماء. زیرا اقوال ایشان، من جهت این دلیل شرعی واجب الاتباع نیست. ولی به طور کلی از کتب و صحائف ایشان بهره‌ها بردم. اسناد همة بزرگ نمودم.

اجازات

در بیست و دو سالگی، با توان علمی که در سیریس و تبلیغ از خود ابراز نموده بودم، چند تن از علماء معروف اصفهان به اینجانب اجازهٔ اجتهاد دادند. من - ملامه مرحوم شیخ محمد رضا نجفی و مرحوم آقا سید محمد نجف آبادی و حاج میر محمد صادق صادق - ولم نظر به اینکه برخی از اشخاص که در مرتبهٔ تَجَرُّی هم نبودند، اجازاتی در دست داشتند، بنا بر این داشتن اجازه، کاشف علم، و نداشتن آن، دلیل عدم علم نیست، و عطر آن است که خود بیوید، نه آنکه عطر بگاید.

کوششها و مجاهدتهای دینی

تا سال ۱۳۵۵ قمری (۱۳۱۴ شمسی حدود سی سالگی) با مرحوم آیه الله حاج آقا رحیم ارباب ارتباطی نداشتم. رابطه ما از وحدت نظر در وجوب عینی نماز جمعه، از طریق ادله، آغاز شد. آیه الله ارباب، رحمة الله علیه، که جز در نماز، هرگز عمامه بر سر نهد، و از کلاه پوستی استفاده می کرد، هم فقهی کامل بود، و هم حکیم مثانی و اشراقی. وی جامع محامد اخلاق و محاسن افعال بود. دأب ایشان در مذاکرات علمی، چنان بود که با کسانی از اهل علم، که از معقول و

حکمت اطلاعی نداشتند، هم صحبت نمی شد، زیرا اینگونه مباحثات را زحمت بیهوده می دانست. ایشان علی رغم وقوف کامل بر حکمت، درس حکمت نداشت، ولی در منزل، فقه و اصول تدریس می کرد، و بسیاری از موضوعات اصولی را با ادله کافی رد می نمود. چندین بار از محضر ایشان خواستم در هر علم و موضوعی که صلاح بدانند، کتابی تألیف نمایند، ولی هربار این وظیفه را به عهده خود من محوّل کرده، می گفتند: هر چه را باید نوشت شما بنویسید، چون هم اهل تحقیق هستید و هم به هر دو زبان فارسی و عربی مسلط. حقیر هم سعی اکید در تصنیف و تألیف علوم مختلف، خصوصاً علوم دینی، از تفسیر و حدیث، و نقض و ابرام، و ردّ و قبول اقوال مبذول داشتم، و حتی الامکان تحقیقات خود را به عربی و فارسی نوشتم که غالب آنها هنوز به طبع نرسیده است. امد است، بسمونه تعالی، آنها نیز مطبوع گردد و در دسترس مسلمین، به ویژه محققین، فرا گیرد.

ایشان از ابداء مطهر جدا از قاطبه روحانیون داشت، و به مدرسه نمی آمد و در منزل و مسجد حکیم تدریس می نمود. نماز جمعه را هم در منزل اقامه می کرد. در طول آن مدت فقط دو بار ایشان را در مدرسه صدر دیدم که به حجره مرحوم شیخ محمد خراسانی حکیم آمد. حکیم خراسانی هم جایی نمی رفت جز منزل مرحوم ارباب، که از عصر چهارشنبه تا صبح شنبه، در آنجا توقف می کرد. حکیم خراسانی نه هوسری اختیار کرد، نه منزلی ابتیاع. خلاصه آنکه در آن سال، یعنی ۱۳۱۴ شمسی بامرحوم ارباب دیدار کردم. علی رغم عدم تمایل ایشان برای خروج از منزل، درخواست کردم نماز جمعه را در منزل ما اقامه کنند، که همان منزل مرحوم حاج سیدحسن بنکدار بود و در اجاره ما قرار داشت. طبقه فوقانی آن دارای سالن بزرگی بود که حدود هشتاد نفر گنجایش داشت. سرانجام پذیرفتند و نماز جمعه به منزل ما ستلا شد.

در آن هنگام سطوح را در مدرسه صدر تدریس می کردم. پس شرح لمعه، مکاسب، مطوّل، منظومه سبزواری و مغنی ابن هشام، برای رونق دادن به نماز جمعه به هر یک از طلاب خود یک طاقه عبای نایینی اهداء نمودم و آنها را به نماز جمعه آیه الله ارباب در آنجا بردم. در نتیجه اطاق منزل دیگر گنجایش نداشت، و مجبور شدیم نماز را به مسجد تکیه گرمی برافشان، که مانعی نداشت و نزدیک منزل مرحوم ارباب هم بود، منتقل نماییم. دیری نگزشت که آنجا هم دیگر ظرفیت جمعیت را نداشت.

در این موقع، با اصرار، مرحوم ارباب را برای اقامه جمعه به مسجد جامع بردند. چهار جمعه نماز در آن مسجد اقامه شد و شاید در هفته آخر تعداد نمازگزاران به پنج هزار نفر رسید. در این ایام بود که مرحوم حاج شیخ اسماعیل پشیمی وفات یافت. مخالفان نماز جمعه، هفتمین روز را که پنجشنبه بود، به جمعه انداختند، و دسته های عزادار، برای رفتن به تخت پولاد، در آنجا اجتماع

کردند، و بالمآل اقامه جمعه غیر ممکن شد. مرحوم ارباب، آن جمعه مخصوص را به تخت پولاد رفته و نماز جمعه را در مسجد رکن الملک اقامه نمودند، ولی بعد از آن نماز جمعه تعطیل شد.

مرحوم شیخ حسینعلی صدیقین که از این قضیه مطلع شده بود، آمده مرحوم ارباب را برای اقامه جمعه به مسجد درکوشک دعوت کرد و ایشان هم موافقت نمود. من هم حدود نیم ساعت یا بیشتر قبل از نماز، به ارشاد و موعظه و بیان اهمیت نماز جمعه می پرداختم.

مدتی بدین منوال سپری شد تا در سال ۱۳۲۷ شمسی به حج مشرف شدم. در مراجعت مدتی در عتبات عالیات، بویژه در نجف ماندم. این سفر جمعا شش ماه بطول انجامید. در این مدت، مخالفان، امام جمعه‌یی از شاه خواسته بودند، که طی جشن و مراسمی به امامت منصوب شده بود. بالتجیه نماز جمعه مرحوم ارباب مجدداً به اتاقی در منزل خودشان انتقال یافته بود. مدتی گزشت تا توانستیم مرحوم ارباب را برای اقامه جمعه به مسجد گورتان ببریم، که دهکده‌یی است در غرب اصفهان، نزدیک مناجیان. مع چندین سال بدین حال سپری گشت تا وقتی هردو چشم مرحوم ارباب، در اثر عمل جراحی، نابینا شد و آن مرحوم خانه‌نشین گردید. در این موقع آقای حاج عباس لاهیجانی، که خداوند به سلامت و عمر او بیفزاید، محلی را که انبار چوب بود، اختصاص به اقامه نماز جمعه داد. از سال ۱۳۴۶ تا ۱۳۸۴، نماز در آنجا برگزار می شد.

این مکان کم‌کم به صورت نمازخانه‌یی معرّاب و سقف موقت درآمد. مدتی گزشت ولی مخالفین نماز جمعه ساکت ننشسته، نامه‌یی به شهرداری وقت نوشتند که فلانی، زیر پوشش نماز جمعه، چریک تربیت می کند. این اقدامات به آنجا تنهی شد که سازمان امنیت آن وقت از اقامه نماز جمعه در آن محل ممانعت نمود. از آن تاریخ به بعد، یعنی از سال ۱۳۵۴ نماز جمعه به صورت سیار در منازل اشخاص برپا می شد.

در طول دو سال با خودیاری نمازگزاران ساختمانی در زیر بنای آن که به همت همان آقای حاج عباس لاهیجانی وقف مسجد، فقط برای اقامه جمعه شد، بناء گردید، که گنجایش زیر سقف آن حدود دوهزار نفر بود. از اوائل سال ۱۳۵۶ نماز مجدداً از منازل به آن مسجد موقوف، که وقف نامه آن نزد صندوق قرض الحسنه اسلامی چهارسوق اصفهان است، منتقل گردید، و تا اول تابستان سال ۱۳۶۰ شمسی نماز در آن محل اقامه می شد. از آن پس نماز جمعه‌یی که بنیانگذارش، به عنوان اداء یک واجب عینی، اینجانب بودم، تعطیل شد.

۱- ایشان در اوائل دهه هفتاد شمسی چشم از دنیا فرو بست، و در منزل شخصی واقع در آخر خیابان شیخ بهائی نزدیک چهار راه مصدق غسل داده شد و مرحوم علامه غروی در همان منزل در طبقه فوقانی با تعدادی از خویشان و دوستان طرفین به روی جثمان او نماز گزارد.